



مجله اداره شهید چهارباغ (عنوان تلگرافی - آشفته) هفتگی ۸ فکاهی اخلاقی قیامت ۱۳۰۸ سالیا نه ششماهه محصلین سالیا نه ششماهه
نکارنده و مدیر مسئول: ع. آشفته وجهه او نه قبلادریافت میشود اجتماعی سیاسی اشتراک ۳۰ قران ۱۸ قران و محصولات ۲۵ قران ۱۵ قران

رفیق نا اهل

سر آدم را از راه در میبرد

بعد العنوان آدم. قل کسی است که چیز را که نمیدونه هیچ وقت حرفش را هم نزنه، شما توی روزنومه اشعار درج میکنید که دخترها باید قبلا همدیگر را به بینند تا خوشبخت زندگانی کنند دیگه نمیدونید دیدن تنها بدرد نمیخوره، باید اصول تربیت را درست کرد. برای اینکه بدونین منم نفهمیده چیزی را عرض نمیکم طرز عروسی خودم را بطور مختصر برای شما مینویسم

من با شوهرم که پسر عموی من است در يك خانه بزرگ شدم و هر دو همدیگر را دوست میداشتیم و بهمین دلیل هم برای ما زود عروسی کردند. اما همیکه از خانه عمو جدا شدم و اختیار شوهر من بدست خودش افتاد رفته رفته با رفقای بد این طرف و اون طرف میرفت و بعضی از شبها بعنوان اینکه مهمانی دوره دارن خونه نمیامد، يك وقت ملتفت شدم که شوهر نازنینم بواسطه معاشرت با رفقای نا اهل از دستم رفته و هر شب عقب خوش گذرونی و بیعاریست. چند وقت روی مبارکش نیاوردم بلکه خودش سر بخوره اما يك چشم اشک بود یکی خون خدا میدونه چه غصه ها میخوردم و چقدر تو دلم میریختم تا اینکه دیگه بتك اومده بنای داد و جلو گیری را گذاشتم هر چه من بیشتر جلو گیری میکردم اون بیشتر بد اخلاقی میکرد تا کار به كتك و قهر و طلاق کشید.

مقصودم این است که اگر خوشبختی زن و شوهر به

دیدن و پسندیدن قبل از عروسیست من و او هر دو همدیگر را دیده و پسندیده بودیم پس تربیت و معاشرت دخیله شما باید توی روزنومه روی تربیت و طرز معاشرت چیز بنویسند والا تا این دو مسئله مهم اخلاقی حل نشود این قافله تا بحشر لنگه

تصنیف همایون

x به آهنگ عا شقیم من خوانده شود

شیخ بودم من - شیخ بودم - عمامه سرم - لباده برم
کارم مفتخوری بود

هر کجا ئی - هر کجا - سور بود ویلو - بودم به جلو

هر جا حکم چون حکم خدا

رفت از بر من - تاج سرم

کرد و سفیدم - مایه امیدم - خیرش ندیدم

افسوس دیگر نبینم روی - او چه سازم من بی او

در حجره - تا منزل - میبودم

هر شب با - يك صیغه - خوش بودم

ای خدا - من دیگر - حالا چکنم

مطرودم - مردودم - رسوا شدم در این شهر

رسوا شدم آی در این شهر

همایون

هر کس بقیه تصنیف فوق را به اداره ما بفرستد

يك شاهي حلال مشتمل

دور بین

مدتی است پشت دور بین رفتم چشم درست نمی بینه نمیدونم این حیوان چه جنوریه که هزار تا دست داره. بایک دستش چیز میزویسد، بایک دستش اسکناس هارو میشموره، بایک دستش از حقوق کارگرا میدزده، بایک

نیست پرهیزش از مال صغیر ❖ همچو زالو بمکد خون فقیر
مال هر بیوه زن و طفل یتیم ❖ بلغ بنماید این شیخ رحیم
با هزاران ستم و بیدادی ❖ این چو میگوید از شیدی
گوید آواز سماور زغذاست ❖ عجباً اینهمه حیلت زکجاست
اشعار فوق را ملعونی توسط پست شهری با داره ماب
فرستاده است

اطلاع

آقای دکتر ایخوارد و هفمان که در مریضخانه
امر بکائی مشغول تحصیل تجربه علم طب میباشند
اخیراً برای آنکه را کسین (انتی تیفوس) را امتحان
نمایند بخانم وجیه الدوله رکنی که مبتلا بمرض (هیستری)
بوده تزیق نمود و مریضه را از زحمت ادامه حیات
آسوده نموده اند.

(استعفا)

حضرت (عزرائیل) در هفته گذشته استعفاي خود را
بدربار اهدایت تقدیم و اظهار داشته است با بودن
مریضخانه امر بکائی و همکاران عزیزم دکتر ایخوارد
و هفمان و جود من بی فائده است.

جنگ

هفته گذشته خاکروب و کثافات محله نوغان، کوچه
جدیدها، عیدکاه و کوچه پشت مدرسه دو در بامیکرب
های مرض، تیفوئید، تیفوس و مالاریا مشغول زدو خورد
و در نتیجه تمام میکروبها دفع و نابود شدند

ساموئیل اسمائیلز

اخلاق

از موقعیکه اولین تبسم بر لبهای طفل ظاهر می گردد
زمان تربیت وی آغاز میشود
نمونه و سرمشق که دائماً در مقابل چشم طفل قرار
گرفته مادر است.

مهر و محبت مادری تقدیر و سرنوشت نیک بشر است.
تمدن حقیقی و کامل بدست زنهای خوب و در نتیجه
نفوذ و تأثیرات آنها ایجاد میشود.

اگر مادری تمبل و بدخلق و زشتخو باشد و خانه او
پاشیده و نامنظم آن خانه آشیانه بدبختی و محنت خواهد بود
زن سرچشمه ایست که فضیلت و تقوی شری از آن آیداری میشود.

دستش کلموی بارو رو گرفته میخواد خفه کند، بابک
دستش زمین به غ می را بطرف خود میکشد به يك
دستش توره گرفته، به يك دستش مجید گرفته، به يك
دستش قرآن گرفته، به يك دستش عقیده لنین رو گرفته،
بابك دستش عمامه اش رو ورداشته بابك دست کلاه
سر خودش میگذارد به يك دستش روزنومه گرفته بابك
دستش داره اسفند دود میکنه تترکد، به به چه
چیزای خوب خوب دست گرفته آدم نمیتونه بشمره. آه
چشمش به من افتاد حالا میاد من رو میخوره تازوده
دورین رو وردارم فرار کنم

تقریظ

مجله شریفه بهلوی سال هفتم خود را با سبکی مبین
و مطالبی مفید ترنجید و اولین شماره آن منتشر گردید
ماموفیت هم قلم محترم آقای یاور، زم آرا و سایر کارکنان
آن مجله را خواستاریم.

شیخ در فکر سماور افتاد

بود در مدرسه فضل خان ❖ شیخی مؤمن ز اهل همدان
گذرانیدی همه عمرش بی پول ❖ گاه خواندی ضربکاه اصول
داشت در حجره خود چند حصیر ❖ کتب چند برای تزویر
کتبش جمله کثیف و اوراق ❖ متفرق شده در دور اطاق
داشت يك قوری چرکین و سیده ❖ که نمی شست و را ماه به ماه
روز و شب فکر سماور میکرد ❖ بهر آن ادعیه از بر میگردد
لیك بی پولی آن مانع بود ❖ به همان قوری خود قانع بود
از قضا مرد یکی از اعیان ❖ پی تشییش آن شیخ روان
رفت پولی بسزا پیدا کرد ❖ شکم کرسنه اش احیا کرد
از همان چهل سماور بخريد ❖ عاقبت کار به امید رسید
صبح زود آتش میگرد ❖ تا برد از دل او آمده درد
موقع جوش سماور میخواند ❖ شیخ در فکر و تعجب در ماند
کین عجب المبل خوش الحانیست ❖ این سماور نبود خوش خوانیست
همه جا فکر سماور می کرد ❖ با همه ذکر سماور می کرد
نزد استادش با خاطر شاد ❖ شیخ در فکر سماور افتاد
لذت خود ز معلم نهفت ❖ قصه خواندن انرا میگفت
سخنانش چه معلم بشنید ❖ در تغیر شد و بالحن شدید
گفت ای شیخ عجب ملعونی ❖ از دیانت تو یقین بیرونی
هست آواز سماور بی ربیب ❖ استماعش برهر با دین عیب
ز آنکه پیغمبر ما کرده حرام ❖ تار و طنبور و غنا را به نام
مذهب شیخ ربا کار این است ❖ حیلت گرک ستمکار این است

اعلان اطوهای نیکی را از همه جا ۲ قران میخرید از خرازی خلیق به ۱۸ قران ابتیاع فرمائید. قشنگترین سا

۲ همه را فدای دل میکند

ای خدا غصه و غم پیرم کرد این شور از زندگی سیرم کرد
 یکه از خون دلم خو خوردم دیگه صبرم بلب آمد مردم
 شو هر یکه بی یغ و ریشه کی دیگه به فکر زن دار یسه
 خونه و زندگی رو ول میکنه همه رو فدائی دل میکنه
 تک و تنها تو خوشن قومیزم رختاشو همیشه او طو میزنم
 هفته يك شب اگر خونه میاد از برای زن و بچش نمیدان
 پیرهن و زیرشلواریش کنیف میشه هر شبی خونه میاد نظیف میشه
 اول مغرب اگر خونه بیداد هنوز وارد نشده خوابش میاد
 بیخودی از آدم ابراد میکیره هرچی کم داره میره یاد میگیره
 اگه يك وقت بکم جواب میدخوام یا که من لختم پیرهن خواب میدخوام
 هنوز حرفش زده داد میزنه سر من بیخودی فریاد میزنه
 اشک چشم همیشه خورا کمه من شور دارم دیگه چه با کمه!

زن نجیب

۳ نام فامیلی

کاتب. بد هم مینویسد - طالب. طالب اسکناس است
 قریب. به خدا نزدیک است - حلال. مالیات انحصار
 تربك است - کوهستانی. شاعر آینده - سبك بار. عقلش
 چطور است؟ - اخگر. آهن را آب میکند - جزائری
 احمدك بسیار خوشگل بود آبله هم در آورد - خلیق. بازبان
 خوش مار را از سوراخ بیرون میکشد - بهار. خزان هم
 دارد - کوثر. خدا به مؤمنین وعده فرموده - بقیه دارد

از اشعار وارده

دلم از غصه ایران بخدا پر خون است
 تنم از گردش سیمای فلک مطحون است
 خاک ایران که بد از روز ازل کحل بصر
 رفته بر باد و ندانیم که از افیون است
 آن شجر را که خدا خواند بقران زقوم
 ابی از شجر دوزخ، این معلون است
 شده اواره به پیدای جهالت چو شهاب
 آنکه خمور و گرفتار بدین معجون است
 آتشین کرز که از مالک دوزخ گویند
 نزد يك حقه و افور صدش مرهون است
 ریزه کون روزن امید در آن حقه مبین
 چاه و بلی است که قعرش زخرد بیرون است

جاء و مال و شرف و عزت و ناموس نگر

نزد افیونی بیچاره همه موهون است
 پدای نیلی بشکستند بجانین حمار
 غافل از عقل و خرد کاین شب غم افزون است
 شهر یارا بکن این ریشه ترباك زبن
 تخم ترباك «بویره» بتر از طاعون است

مسافرت به قطب طهران



خیلی تعجب کردم که این چه اخلاقی است کاش
 من زبان ارمی میدانستم تا با او درست صحبت میکردم
 زیرا عربی را نه او خوب میدانست نه من بلد بودم
 بالاخره بعد از آنکه سیکار با قایق و اتور داده و قدری خالتشان
 بهتر شد سوار شده و خواستیم حرکت کنیم صدای پرفسورها
 بلند شد که نروید. نروید یکی از مسافرین هنوز سوار نشده
 معلوم است من در آن وقت چه حالی داشتم تا برگشتم
 به بینم کدام يك سوار نشده اند تا قدری با او داد بیداد
 کرده بلکه قدری آرام شوم دیدم از آنطرف مادام فرورو
 آهسته آهسته میاید و هنوز به موتور نرسیده داد و بیداد
 راه انداخت که چرا راه نمیدهید سوار شوم.

خاك خو ها که هنوز طنابشان بسته نشده بود به مجرد
 دیدن مادام فرورو فوری از عقب دستگاه پائین آمده و
 یکطرف صف کشیدند تا مادام سوار شد شاگرد شو فر
 بعد از سوار شدن مادام. خاك خور ها را محکم بسته
 یکساعت و نیم بعد از ظهر راه پیمای ما بادعا و صلوات از
 کارژ بیرون آمده و جاده طهران را سرعت میرفت.

وقتی به شوراب رسیدیم یکساعت از شب گذشته بود
 و خوشوقت بودیم که ساعت ۵ راه ۶ فرسخ راه طی نموده ایم
 و البته روی این قاعده شب را در سبزوار خواهیم بود
 (بقیه دارد)

خواب آشفته

به بیابانی رسیده غولی را دیدم شبیه بانسان که در
 عوض کت و شلوار پوستینی وارونه بر دوش کشیده
 بسم الله گفتم و خواستم فرار کنم اما غول خیال مرا
 فهمیده پیش آمد و با اشاره دست و سر مرا برد تا به
 نخته سنگی رسیدیم، سنك را عقب زده سوراخی نمایان
 شد و خواهی نخواهی مرا با خود برد. اطاقی دیدم
 که سقفش از علف پوشیده و زنی پوستین بر درش روی

مادر دختر: ناهار را شریف داشته باشین يك نيکه نون خالی و ينيير پيدا ميشه بخوريم.

خواهر شوهر: (باشوخی) نه خانم ما نون و ينيير نيستونيم بخوريم خودمون منزل پلو داريم

مادر دختر: (با خنده) شريف داشته باشين برتون تخم مرغ درست ميكنيم

مادر شوهر: خدا زياد گفته او بچ هم كه هست مال شماست از جا بلند ميشوند و از اطاق خارج شده توي حيات ميرسند

خواهر شوهر: راستي حاتم حوب شد يادم آمد (بقيه دارد)

۸ تعليم غير تربيت است

اگر به مردم بگوئيم: خواندن ياد آموزيد تا دروغ نگوئيد نوشتن ياد آموزيد تا دزدی نکنيد، حساب ياد بگيريد تا خيانت ننمائيد، مانند اين است كه گفته باشيم جدول ضرب را ياد آموزيد تا حوب بدانو بزنيد (ر.ه.ه. باز دن)

مانيتيسم

(۸)

مطابق علم معرفت دماغ اراده تشكيل شده است از اعضاء محرکه يا قواي فاعله يا قوا و مراکز دماغي كه توليد حرركات مينمايد، اين نکته را نيز بايد بگوئيم كه همين قواي دماغي محرکه ممكن است مانع يا محدود كننده رد و حرركاتي را كه با اسباب و علل ديگري توليد ميشود تخفيف دهد يا بكلي از آنها جلوگيري نمايد

اين اعضای اراده يا مراکز محرکه دماغي بمنزله مستخدمين كلييه قواي دماغي مينباشند

گاهي بعضی آثار و تصورات يك يا چند از اعضاي خودش را متأثر ساخته اراده وادار ميكند كه حرکتي بي اختيارانه يا بي رويه انجام ميدهد چنين حرکت را حرکت انعكاسي مينامند بنا بر اين حرکت غير اختياري را اينطور بايد تعريف كنيم كه آن حرکت را اراده بدون دخالت علم و تصور انجام داده است -

(بقيه دارد)

۲۴/۷/۱۳۱۶

مطبعة نور ۱۲۳۷-۴۰۰ ر ۱۰۸

علفهای نرميکه معلوم بود از خارج آورده اند خوابيده گفتم اين چه سالمي است اينجا كجا است و اين زن و مرد كيستند. در اين خيال و دم كه غول باشاره امر به نشستيم كرد و خود بدون اينكه حرفي ازند خارج شد. با خود خيال كردم كه اين غول از عقب آتش رفته حالا مرا كباب كرده بارش خواهند خورد خواستم فرار كنم سنك درب سوراخ مانع بود ناچار تسليم قضا و قدر شده ساكت نشستم

مذاكرات دختر باسواد با مادرش و خواستكارها

(۷)

نشسته ديکه خريار و باقالي بار كن نميدونين چه بروزن ميداره مادر شوهر: نه خانم دروغ ميگه تقصير باهر دو شونه. مادر دختر: الحمد لله گوش شيطون كر مال من اينطور نيست هميشه هندونه بار بار ميداد تو خونه.

مادر شوهر: خدا بخت بده اينطور كه ماشا الله ماشا الله هنوز جوان موندن

مادر دختر: وا خانم ميخواستين پير باشم، اين دختر را كه ديدن شكم چهارم منه تاريخ من پشت قرآن نوشته اين عيد كه بياد يا ميذارم توي بيست و هشت خواهر شوهر: پس دختر شما چند سال داره؟

مادر دختر: شكم اول من سيزده ساله بودم كه يك پسر اوردم همينطور شير بشيره هي ابستن ميشدم حالا (شهين) بايد شانزده سال داشته باشد.

خواهر شوهر: ماشا الله دختر شما از منم بزرگتره من اين ماه رمضون كه بياد يا ميذارم تو بيست و پنج چطور دختر شما شانزده سال داره؟

مادر دختر: منكه دروغ نميگم خودش تاريخ خودش رو ميدوند از خودش پيرسين

(دختر را صدا ميكنند)

مادر دختر: ننه تو ميدوني چند سال داري؟

دختر: بله خانم جان پانزدهم ماه دي بيست و يكسال شمسي خواهر شوهر: نه خير باز هم بيشتر داره، حالا هر چي هست فروشنده فروخت و خريدار خريد انشاء الله مبارك كه.

مادر شوهر: خانم اجازه بدن مرخص بشيم انشاء الله فردا شب مردامون رو ميفرستيم كار نموم ميشه